



امان‌الله فصیحی

بنیاد تضادهای اجتماعی از نظر شهید مزاری

جاهای مختلف بیان شده است؛ اما در سخنرانی ۵ جدی ۱۳۷۳ استاد شهید، این موضوع به صورت منسجم، اما به اختصار تشریح شده است. از این رو، در این نوشتار همین سخنرانی ایشان تحلیل و بررسی می‌شود.

شهید مزاری ریشه‌های منازعه را به منابع کمیابی چون مالکیت ابزار تولید، قدرت، ثروت، منزلت اجتماعی، اقتدار و امثال آن که در نظریه‌های جامعه‌شناسان تضادی مطرح است، ارجاع نمی‌دهد؛ بلکه بر اساس تجربیات خود، تبیین انسان‌شناختی همراه با نوعی روان‌شناسی اجتماعی، در مورد کشمکش‌ها و منازعات اجتماعی مطرح کرده است. طبق دیدگاه ایشان، ریشه تضادهای اجتماعی، خصلت استخدام‌گری انسان است؛ به تعبیر ساده رهبر شهید، خودخواهی و مطلق‌خواهی انسان است که تضادها و منازعات اجتماعی را در کل تاریخ بشر در پی داشته است. کانون این منازعه نیز دستیابی به قدرت است. منتها بنیاد این تمامیت‌طلبی و برترانگاری و به استخدام گرفتن دیگران، در گام نخست یا در برترانگاری فیزیکی و عصبی انسان‌ها ریشه دارد که در قالب نژادگرایی تجلی می‌یابد و یا در تفوق‌طلبی ایدئولوژیکی نهفته است که کشاکش ایدئولوژیکی، جنگ‌های مکتبی و مقدس را در تاریخ جوامع

بحث تضاد و ستیز یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی است که دسته وسیعی از جامعه‌شناسان در این مورد نظریه‌پردازی کرده‌اند و در پاسخ به این سؤال که بنیاد جامعه بر نظم استوار است یا تضاد، جانب تضاد را بر گزیده‌اند؛ اما قطع نظر از مباحث تئوریک و انتزاعی جامعه‌شناسان، یکی از مسائل عمده جامعه ما در فرایند تاریخ، جنگ و صلح به عنوان نمودهای تضاد و نظم اجتماعی بوده است. گاه نظم و تضاد دو روی یک سکه تلقی می‌شوند و همچنین جنگ و صلح در امتداد و ارتباط با همدیگر تبیین و تحلیل می‌شوند. منظور این است، همانگونه که فهم نظم در یک جامعه بدون توجه به ریشه‌های تضاد قابل درک و فهم نیست، رسیدن به صلح و ختم جنگ هم بدون تبیین دقیق ریشه‌های عینی و واقعی جنگ، ممکن نیست؛ چون این دو، در امتداد و ارتباط همدیگر مطرح است؛ ماهیت و راهکار رسیدن به صلح به ماهیت جنگ و منازعه بستگی دارد. در این نوشتار، تلاش بر آن است که دیدگاه استاد شهید عبدالعلی مزاری در ارتباط با ریشه‌های منازعه و ستیز در افغانستان بررسی شود؛ چون ایشان، هم درک نظری خوبی از اوضاع داشته است و هم تجربه واقعی از محیط پر از کشاکش و تضارب زمانه خودش داشته است. اگرچه دیدگاه رهبر شهید در این مورد به صورت پراکنده، در



جنگال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسئله امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی یک‌دفعه در چهرهٔ مذهب است، یک‌دفعه در چهرهٔ نژاد است؛ اما ما معتقدیم آن‌چه که اکنون در افغانستان جریان دارد، به خاطر مسئلهٔ نژادی است. تضاد مذهبی است؛ اما کم‌رنگ است؛ تضاد اصلی، به خاطر نژاد است.» (همان: ۲۷۶-۲۷۷).

شهید مزاری جنگ‌های تحمیلی غرب کابل و صورت‌های مختلف نظم‌بندی سیاسی زمانهٔ خودش را نیز بر همین اساس تبیین می‌کند. عبارت معروف رهبر شهید که «در افغانستان شعارها مذهبی است؛ اما عمل کردها نژادی است» (همان: ۲۸۵ و ۲۸۳)، از تضادهای خشن قومی آن دوران حکایت دارد؛ ایشان دیدگاه خود را در این مورد به خوبی مستندسازی و مدلل هم کرده است و به نمونه‌های عینی و واقعی اشاره می‌کند که از تضادهای نژادی و قومی حکایت دارد نه مذهبی (همان: ۲۷۷-۲۸۵)؛ اما این تضادهای قومی پوشش مذهبی به خود گرفته بود؛ چون قبح تضادهای مذهبی به دلیل ایتنای وجدان جمعی اکثریت جامعه بر مذهب، کم‌تر بوده است.

حال پرسش این است که شهید مزاری برای رهایی از مشکلات و ایجاد تغییر در وضعیت چه طرحی ارائه کرد؟ رهبر شهید برای ایجاد تغییر دقیقاً برترانگاری قومی، دینی و مذهبی را به عنوان منطق تعاملات اجتماعی و کانون‌های اصلی منازعه نشانه رفت تا افراد نتوانند روحیهٔ استخدام‌گری و مطلق‌طلبی خود را از این طریق در جامعه اعمال کنند. رهبر شهید به خوبی می‌دانست که در جامعه‌ای که در آن مبنای تعامل بر منطق قومیت، نژاد و مذهب استوار باشد، آبخور تضادهای اجتماعی نیز همین موضوع خواهد بود. همین‌طور می‌دانست که منطق عصبیت و در ذات خودش از سوی تنگ‌دامن است؛ زیرا خارج از افراد یک نژاد و قوم و مذهب، دیگران را شامل نمی‌شود و از سوی دیگر، نسبت به درون تعمیم‌گرایانه است. از این‌رو، رهبر شهید کوشش کرد که این منطق را بشکند تا پس از این هویت یک قوم ننگ و جرم نباشد؛ آن‌گونه که در مورد قوم هزاره این ستم صورت گرفته است و آنان را به پیروی از اقوام دیگر و پذیرش هویت جعلی وادار کرده است تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

”

استاد مزاری یکی از ستارگان نهضت مقاومت و مبارزه است از سن نوجوانی با علامه سید اسماعیل بلخی آشنا می‌شود و در جوانی مرید علامه می‌شود و بلخی برای استاد مزاری الگو بود.

“

بشری در پی داشته است. در گام دوم پاسخ دادن به ویژگی استخدام‌گری مطلق‌انگارانۀ فردی، از دریچهٔ هویت جمعی چون نژاد و مذهب نیز خواسته‌های فردی است که با ابزار و پوشش مطالبه از طریق ویژگی‌های انتسابی چون نژاد، قوم، رنگ، دین و مذهب صورت می‌گیرد و نه از طریق خصوصیات اکتسابی و دستاوردهای فردی اشخاص. در گام سوم رهبر شهید با استناد به شواهد جامعه‌شناختی در جوامع مختلف، دیدگاه خود را مستند کرده است: «امروز وقتی که به جهان نگاه می‌کنیم، دو تضاد را حادث‌تر می‌یابیم: یکی تضاد نژادی و یکی هم

تضاد اعتقادی و مذهبی. این دو نزاع در دنیا وجود دارد... اگر قضیهٔ افغانستان را به طور دقیق و عمیق بررسی کنید و حتی تاریخش را در نظر بگیرید، هیچ‌کدام از این دو تضاد بیرون نیست. این دو تضاد در بین جوامع بشری وجود دارند.» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۷۲).

مطابق عبارت فوق و عبارات دیگر، ریشهٔ منازعات در طول تاریخ دو صدوپنجاه سالهٔ افغانستان (همان: ۲۷۳) نیز مانند دیگر جوامع، قومیت و مذهب است؛ اما علت‌العلل، عصبیت یا قومیت است که حتی مذهب را نیز در اختیار خود گرفته و از آن به عنوان یک نقاب بهره‌مند شده است. همان‌گونه که ابن‌خلدون عصبیت را عامل اصلی انسجام اجتماعی و مذهب را تقویت‌کنندهٔ آن معرفی کرده است؛ رهبر شهید دلالت بیرونی یا نسبت بیرونی قوم‌گرایی را توجه کرده است؛ عصبیت قومی همان‌گونه که همسبستگی درون قومی را تشدید می‌کند، تضاد برون قومی را هم ایجاد می‌کند و شکاف‌های اجتماعی را تشدید می‌سازد و مذهب هم در جهت عمق بخشی و توسعه‌دهی تضادهای اجتماعی استخدام می‌شود. همان‌گونه که در تاریخ جوامع بشری، هژمونیک نژادی و مذهبی سبب حذف دیگران شده است، در افغانستان نیز چنین رخدادی به وقوع پیوسته است؛ قوم غالب سعی کرده است که اقوام دیگر را به حاشیه براند و آنان را از حضور در عرصهٔ قدرت و ساختارهای رسمی، دور و حذف کند: «مشکل افغانستان هم بر سر این مسئله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام

(همان: ۲۲۰-۲۲۱).

از جهت تئوریک، شهید مزاری برای رهایی از این مشکل، اولین ایده‌ای را که مطرح می‌کند، برابرنگاری انسان‌ها و اقوام و نفی حق‌خواهی و امتیازطلبی بر مبنای قومیت و مذهب است. با توجه به نظام فکری حاکم در افغانستان، ایشان برای اثبات همسانی هویت تمام اقوام و نفی برتری یکی بر دیگری به عنوان منشأ تضاد، به قرآن به عنوان فصل‌الخطاب میان همه مسلمانان ارجاع می‌دهد. از نظر اسلام همه اقوام پذیرفته شده است و هیچ قوم و نژادی بر قوم و نژاد دیگر برتری ندارد و هیچ قومی نمی‌تواند قوم دیگری را جرم‌انگاری کرده و از حقوق‌شان محروم سازد: «اسلام می‌آید این را که قیافه‌ها فرق دارند و نژادها فرق دارند، صحه می‌گذارد و می‌گوید که ما شما را قبیله‌قبیله خلق کردیم؛ اما چرا قبیله‌قبیله خلق کردیم؟ «لتعارفوا»؛ تا یکدیگر را بشناسید. پس در این جا می‌بینیم که اسلام، این قوم و آن قوم را و این را که هر کس به نام قوم و طایفه‌اش یاد شود، صحه گذاشته است و این جرم نیست. اگر ما می‌گوییم: هزاره، یا تاجیک، یا پشتون، یا ازبک؛ این امر از نظر اسلام هیچ‌گونه محکومیتی ندارد.» (همان: ۲۷۴).

همان‌گونه که از نظر اسلام، تکثرنژادی و قومی پذیرفته شده است، تکثر دینی و مذهبی هم قابل قبول است؛ همان‌گونه که تفاوت‌های دینی و مذهبی، سبب برخورداری از امتیازات اجتماعی نمی‌شود، تفاوت‌ها سبب حذف، طرد و محروم ساختن پیروان یک مذهب از امتیازات اجتماعی نیز نمی‌شود؛ یعنی نابرابری قومی و مذهبی مقبول نیست. شهید مزاری بیان می‌دارد که مطابق آموزه قرآن (آیه ۱۲

اعراف) هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد، مگر در تقوا؛ برتری در دیانت و تقوا هم منشأ بهره‌مندی بیشتر از حقوق و مزایای اجتماعی نمی‌شود. برتری ایمانی، برتری معنوی است که جایگاهش در نزد خداوند محفوظ است. از این‌رو، پلورالیسم دینی و مذهبی را از تفسیر کلید واژه «تقوا» استنباط می‌کند: «متقی»، یعنی چه؟ متقی، یعنی کسی که قانون و سنت الهی را رعایت می‌کند. «تقوا» خوب‌ترین معنایش این است که: حالت و ملکه‌ای در انسان باشد برای رعایت کردن این قانون. باز در این‌جا، معتقدم و

برداشتیم این است که در این جا صدای رسای قرآن، محدود نیست. گرامی‌ترین شما، متقی‌ترین شما است؛ اختصاصی به اسلام ندارد. ما می‌توانیم از این آیه این‌طور استفاده کنیم که اگر یک مسیحی، دستورات و قانون مسیحیت را رعایت می‌کند، در بین مسیحیان پیش خدا با فضیلت‌تر است. اگر یک یهودی، دستورات و قانون یهودیت را رعایت می‌کند، گرامی‌تر است؛ امتیاز از آن این قوم و آن قوم نیست. خداوند برای تکامل جامعه بشریت، مسابقه گذاشته و اعلام داشته است که شما اقوام مختلف، صورت‌های مختلف، شکل‌های مختلف، زبان‌های مختلف، نژادهای مختلف، همه‌تان آزادی‌د و هر کدام از شما که قانون و سنت خدا را خوب رعایت کنید، پیش ما با فضیلت‌تر است.» (همان: ۲۷۵).

سپس شهید وحدت ملی ریشه تضاد قومی و مذهبی را تبیین کرده است؛ و آن، استوارسازی حقوق شهروندی بر اساس تفاوت‌های قومی و مذهبی و اتخاذ رویکرد ایجابی نسبت به خود و گرفتن روش سلبی و حذفی نسبت به دیگری است: «می‌بینیم که در این جا هیچ امتیازی بر مبنای تبعیض {تفاوت} نیست؛ اما حالا سؤالی که پیش می‌آید، این است که چرا در دنیا و در بین یک جامعه، بر سر سلب حقوق یک تعداد، نزاع در می‌گیرد؟ اگر این نزاع، مذهبی است، مذهبی بر مذهب دیگر ظلم می‌کند، حق مذهبی‌اش را نمی‌دهد و نفی می‌کند. اگر این نزاع نژادی است، نژادی بر سر نژاد دیگر ظلم می‌کند و حقش را حذف می‌کند. مسئله اصلی این جا است.» (همان: ۲۷۵).

علاوه بر استدلال نقلی، ایشان از منظر فلسفی نیز به همین نکته اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که در فلسفه اسلامی، وجود هر چیزی خیر و عدم آن شر است. مطابق این اصل، وجود اقوام نه تنها شر نیست؛ بلکه خیر است. زمانی اقوام و مذاهب نسبت به همدیگر شر تلقی می‌شوند که هر کدام حق دیگری را ضایع کنند: «در اجتماع نیز وجود اقوام، شر نیست. سلب حقوق یک تعداد، شر است. ... گرفتاری بشر به خاطر همین مسئله حذف یکدیگر و ضایع ساختن حقوق یکدیگر است.» (همان: ۲۷۵).

استدلال دیگر رهبر شهید، بر

”

از نظر اسلام همه اقوام پذیرفته شده است و هیچ قوم و نژادی بر قوم و نژاد دیگر برتری ندارد و هیچ قومی نمی‌تواند قوم دیگری را جرم‌انگاری کرده و از حقوق‌شان محروم سازد.

“

نگرفته بودند، به این فکر بودیم که باید در افغانستان خط انقلاب پیروز شود، نه خط محافظه کاری و سازش، ولی وقتی که این برادران جهادی ما آمدند، در پشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای اینها حق قائل نیستیم و اینها در افغانستان موجودیت ندارند، ما تکان خوردیم که حالا موجودیت ما در خطر است. کسی که موجودیتش در خطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند؛ بعد از آن نوبت می‌رسد به این که چگونه زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند و آنگاه برسد به این که چگونه نظام را حاکم بسازد. ما که در این جا تلاش می‌کردیم که این نظام، نظامی، انقلابی باشد یا نظام غیرانقلابی،

این مرحله سوم بوده است. لهذا ما در تلاش شدیم که بیاییم برای حفظ موجودیت مان جمع شویم و وحدت کنیم.» (همان: ۲۷۹-۲۸۰).

چون در افغانستان تضادها و منازعات اجتماعی در گام اول بر قومیت استوار بوده و است نه مذهب، رهبر شهید هم یک گفتمان قومی را مطرح کرد و در سایه آن کوشش کرد که تمام هزاره‌ها را به عنوان یک قوم، قطع نظر از تعلقات مذهبی و فکری‌شان جمع کند تا بتواند در برابر اژدهای قومیت غالب، از هویت خود دفاع کند. در این کار موفق نیز بوده است.

منابع:

۱. جاوید، محمد جاوید (۱۳۹۳). احیای هویت: مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید. کابل: انتشارات امیری.
۲. قرآن کریم.

علاوه بر راهکارهای تئوریک، رهبر شهید، راهکار عملی خود را نیز بیان می‌دارد، راهکار ایشان نیز مبتنی بر همین تضادهای نژادی است. رهبر شهید برای مقابله با وضعیت نامطلوب، اقدام به تشکیل یک جریان سیاسی کلان کرد تا از این طریق هویت حذف‌شدگان را دوباره احیا کند.

نفی برتری قومی و مذهبی، بر شواهد عینی و تجربی از کشورهای دیگر استوار است: «در دنیا اگر نگاه کنیم اقوام مختلف، مذاهب مختلف و احزاب مختلف را پیدا می‌کنیم؛ اما مملکت‌های شان هیچ خرابی ندارند و تمام این اقوام مختلف با یک هدف، مملکت‌شان را اداره می‌کنند؛ مذاهب مختلف با یک روش، مملکت‌شان را اداره می‌کنند؛ احزاب مختلف برای ترقی مملکت خود کار می‌کنند. حالا چرا همه اینها در افغانستان فاجعه شده‌اند؟» (همان: ۲۲۸). پاسخ ایشان به سؤال این است که در افغانستان منطق حذف اقوام جایگزین منطق تحمل و هم‌پذیری شده است. به بیان دیگر انحصارطلبی قومی، حزبی و مذهبی، سبب به وجود آمدن بحران ملی شده است. (همان: ۲۲۸).

علاوه بر راهکارهای تئوریک، رهبر شهید، راهکار عملی خود را نیز بیان می‌دارد، راهکار ایشان نیز مبتنی بر همین تضادهای نژادی است. رهبر شهید برای مقابله با وضعیت نامطلوب، اقدام به تشکیل یک جریان سیاسی کلان کرد تا از این طریق هویت حذف‌شدگان را دوباره احیا کند. شهید وحدت ملی بیان می‌کرد که جریان سیاسی جامعه هزاره با هم‌دیگر، نه اختلاف فکری داشته و نه سلیقه‌ای و منفعتی. ایشان از دو خط فکری انقلابی یا تضادی و دیگری محافظه کاری یا نظم‌گرایی در جامعه هزاره سخن می‌گویند که خود جزء پیروان نظام فکری دسته اول قرار می‌گیرد؛ اما در زمانی که احساس کرد دیگران در زمانه حاضر نیز مانند گذشته اصل موجودیت هزاره‌ها را قبول ندارند، تلاش کرد که حتی اختلافات فکری را هم کنار بگذارد و انسجام درونی را ایجاد کند؛ «تا زمانی که روس‌ها تصمیم بیرون رفتن از افغانستان را

